**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه134– 25 /10/ 1397 زوجه بودن حقیقی یا حکمی /مطلقه رجعیه** **/کتاب العده**

**خلاصه بحث:**

استاد گرامی به بررسی روایات در باره عدم زوجیت معتده رجعیه می‌پردازند.

در جلسه قبل یک سهو رخ داد. مرحوم شفتی روایت زراره را برای این بحث نیاورده است. اصل بحث ایشان این است که آیا حق رجوع را می‌توان مصالحه کرد یا خیر و به تناسب، این مطلب را هم به عنوان یکی از مبانی بحث مطرح کرده است. روایت زراره مربوط به بحث اصلی است که رجوع حق است یا حکم. من در یادداشت خودم می‌خواستم بنویسم که به روایت ابی بصیر تمسک کرده است، اما به جای ابی بصیر زراره را نوشتم. روایت زراره که ما به آن تمسک می‌کردیم چیز دیگری است که عرض کردم.

**روایت برید بن معاویه**

یکی از روایت‌هایی که در مورد زوجه نبودن مطلقه رجعیه در ایام عده به آن تمسک شده است، روایت برید بن معاویه است که می‌فرماید: **فان جاء زوجها من قبل أن تنقضی عدتها من یوم طلقها الولی، فبدا له أن یراجعها فهی امرأته.**[[1]](#footnote-1) عرض کردیم از این روایت استفاده می‌شود که زن قبل از مراجعه امرأه او نیست و بعد از مراجعه امرأه او می‌شود و معنایش این است که مطلّقه رجعیه زوجه نیست. دو اشکال ممکن است به این استدلال گرفته شود.

اشکال اول این است که چرا هی امرأته را این جور معنا می‌کنید که اصل زوجیّت متوقف به رجوع است. ممکن است مراد زوجیت مطلقه‌ای باشد که هیچ حکم زائدی را همراه ندارد. چون حتی اگر در دوره عده قائل به زوجیت باشیم، برخی احکام زوجیت در این دوره استثنا شده است. مثلاً زوجه حق سکنی دارد ولو اتی بفاحشه مبیّنه، ولی معتده لو اتی بفاحشه مبیّنه حق زوجیت ندارد. فی الجمله بعضی از احکام زوجیت در دوره عده وجود ندارد.

یک روایت را می‌خوانم که مؤید این اشکال است و در جامع احادیث الشیعه باب یک از ابواب عیوب المرأه حدیث 13 آمده است. سند آن به غیاث بن ابراهیم منتهی می‌شود. **عن جعفر عن أبیه عن علی: فی رجل تزوج امرأة فوجدها برصاء أو جذماء قال إن کان لم یدخل بها و لم یبین له فإن شاء طلق و ان شاء أمسک،** اگر تدلیس شده باشد و برص و اجذم بودن زن برای شوهر بیان نشده باشد، شوهر حق فسخ دارد. مرحوم شیخ در ذیل این توضیح داده است که مراد از طلّق فسخ است نه طلاق اصطلاحی. فسخ هم

یک نوع طلاق است؛ طلاق به معنای لغوی. و لا صداق لها، خود لا صداق لها قرینه است که مراد از طلّق فسخ است. در طلاق اصطلاحی وقتی طلاق داده می‌شود مهر ثابت است، اما لا صداق لها یعنی او را رها می‌کند بدون این که مهری به او بپردازد که همان فسخ است. بعد می‌فرمایند: **و إذا دخل بها فهی امرأته**،[[2]](#footnote-2) مفهومش این است که اذا لم یدخل بها فلیست هی بامرأته. آیا مجرد عدم دخول باعث می‌شود که از زوجیت خارج شود؟ نه، تعبیر هی امرأته یعنی او مثل زن‌های معمولی است و شوهر نسبت به وی حق فسخ ندارد.

این جا هم می‌توان گفت این که می‌فرماید اگر رجوع کرد زنش است، یعنی مثل زن‌های دیگر است و هیچ گونه استثنایی از زن بودن نشده است. اما در حال عده اگر زنش هم باشد، برخی احکام خاص وجود دارد.

پاسخ مطلب این است که این که می‌گوییم هی امرأته اصل امرأه بودن را بر رجوع متوقف می‌کند، به خاطر ترکیب جمله نیست، بلکه به علت این است که قرینه بر خلاف وجود ندارد. در روایت غیاث بن ابراهیم به قرینه این که می‌فرماید**: إن کان لم یدخل بها فإن شاء طلق وان شاء أمسک،** یعنی زنش است، می‌تواند طلاق دهد و می‌تواند ندهد، **فهی امرأته من غیر حق الفسخ** مراد است. جمله قبلی اقتضا می‌کند که بعد از فهی امرأته یک تقدیر وجود داشته باشد و به قرینه قبل سکوت کرده است، چون حذف ما یعلم جایز است. ابن مالک می‌گوید: **و فی جواب کیف زید، قل دنف/ فزید استغنی عنه اذ عرف**. چون قبلاً گفته است که کیف زید، شما زید را حذف می‌کنید. در روایت غیاث بن ابراهیم جمله‌ای وجود دارد که از آن استفاده می‌شود مراد از **هی امرأته، هی امرأته من غیر حق الفسخ** است. در ما نحن فیه این گونه نیست. این جا ذکر نشده است که در ایام عده احکام خاصه‌ای دارد و آن احکام خاصه را قرینه قرار دهیم که هی امرأته ناظر به این است که امرأه علی وجه الاطلاق است و هیچ گونه استثنایی نسبت به امرأه بودنش نشده است. اگر هی امرأته را ناظر به **هی امرأته من غیر استثناء حکمٍ** بدانیم، خیلی مستبعد است و عرفی نیست.

اشکال دوم این است که این استدلال مبتنی بر این است که شرط مفهوم داشته باشد. ولی اگر گفتیم شرط مفهوم ندارد یا مفهوم شرط به نحو سالبه کلیه نیست، بلکه به نحو سالبه جزئیه است، به این استدلال نمی‌توان تمسک کرد. قول صحیح هم همین است که شرط از سایر قیود ممتاز نیست و شرط و هیچ کدام از قیود مفهوم ندارند و همه قیود یک مفهوم فی الجمله به نحو سالبه جزئیه دارند و هیچ کدام مفهوم بالجمله ندارند و هیچ تفاوت خاصی بین آن‌ها وجود ندارد. به عنوان یک قانون عام، شرط مفهوم ندارد، اما انکار نمی‌کنیم که در بعضی موارد مفهوم داشته باشد.

**روایت حلبی**

یک روایت دیگر هست که مربوط به همین بحث طلاق مفقود است. **عن الحلبی عن أبی عبد الله7 أنه سئل عن المفقود فقال المفقود إذا مضی له أربع سنین بعث الوالی أو یکتب إلی الناحیة التی هو**

**غائب فیها**، یک نفر یا یک نامه را به ناحیه‌ای که شوهر در آن جا غایب شده است می‌فرستد، **فان لم یوجد له أثر أمر الوالی ولیه أن ینفق علیها** والی به ولی دستور می‌دهد که به زن انفاق کند، **فما أنفق علیها فهی امرأته**، تا وقتی که ولی زوج مفقود انفاق می‌کند[[3]](#footnote-3) این شخص زنش است. بحث این است که آیا به مجرد انفاق نکردن از زوجیت خارج می‌شود. این طور نیست. اگر انفاق نکرد، حق طلاق ثابت می‌شود. ذیل روایت هم به این مطلب تصریح می‌کند: **قال قلت فإنها تقول فانی أرید ما ترید النساء، قال لیس ذلک لها ولا کرامة، فان لم ینفق علیها ولیه أو وکیله أمره أن یطلقها، فکان ذلک علیها طلاقا واجبا**.[[4]](#footnote-4) عین همان روایت برید بن معاویه است که فرمود: **فیصیر طلاق الولی طلاق الزوج.** جمله **فما أنفق علیها فهی امرأته** به نحو سالبه جزئیه مفهوم دارد، یعنی اگر انفاق نکرد دیگر امرأه‌اش نیست.

در مورد این روایت هم اشکال اول و هم اشکال دوم را می‌توانیم مطرح کنیم. اشکال اول این است که فهی امرأته یعنی **فهی امرأته من غیر حق لأحدٍ فی طلاقه.** عبارت **فان لم ینفق علیها ولیه أو وکیله أمره أن یطلقها، فکان ذلک علیها طلاقا واجبا**، مراد از **فهی امرأته** را روشن می‌کند. اگر بگوییم **فهی امرأته** اصل امرأه بودن را می‌خواهد ثابت کند، مفاد روایت این می‌شود که تا وقتی که انفاق کند امرأه است. مفهومش این است که اگر انفاق نکند، این جور نیست که حتماً امرأه باشد، بلکه ممکن است باشد و ممکن است نباشد. اگر ولی انفاق نکند و او را طلاق دهد از امرأه بودن خارج می‌شود بنابراین به نحو سالبه کلیه مفهوم ندارد.

عبارت روایت برید بن معاویه این بود که ان راجعها فهی امراته، این که می‌گوییم امرأه‌اش نیست، یعنی الآن امراه اوست و بعد از این که عده سپری شد دیگر امرأه‌اش نیست. ولی ممکن است این جا استفاده شود که الآن امرأه اوست و بعد از این هم امرأه اوست و مفهومش این است که اگر مراجعه نکرد فی الجمله مرأه بودنش نفی می‌شود. همین مقدار که بعد از انقضای عده، امرأه بودن زن از بین می‌رود، برای اثبات مفهوم کافی است.

**جواب اشکال**

ولی به نظر می‌رسد که مقایسه این دو روایت قیاس مع الفارق است. ممکن است فهی امرأته ناظر به این باشد که فهی امرأته من غیر حق للولی فی الطلاق. اگر از این حیث بگذریم و بپذیریم که فهی امرأته در آن روایت اصل امرأه بودن را اثبات می‌کند، نه امرأه بودن با یک قید خاص، بین دو روایت تفاوت وجود دارد. عبارت **فان راجعها فهی امرأته** را دو جور می‌شود معنا کرد. معنای اول این است که بعد از مراجعه زنش است و ناظر به اصل حدوث زوجیت است، نه استمرار زوجیت. این که ما می‌دانیم بعد از انقضای عده، زن بودن باقی است، مستند به این لفظ نیست، بلکه مستند به علم خارجی ماست که الآن زوجه است و چیزی نیاورده که او

را از زوجیت خارج کند. الآن زوجه است و بالملازمه بعد از این که عده‌اش هم سپری شد در زوجیت باقی مانده است. اگر این طور باشد، پیداست که گر چه مفهوم سالبه جزئیه هم داشته باشد، زوجیت بعد از رجوع را می‌خواهد اثبات کند و می‌گوید اگر رجوع کرد، آن زوجیت فعلیه است. معنایش این است که قبل از رجوع، آن زوجیت فعلیه نیست، اما این که بعد از انقضای عده زوجیت هست یا نیست، مفهوم و منطوق نسبت به آن ساکت هستند. مجرد این که قبل از رجوع به گونه‌ای است که اگر رجوع صورت نگیرد بعد از انقضای عده از زوجیت خارج می‌شود، ربطی به این مطلب ندارد.

فرض کنید رجوع روز شنبه اتفاق افتاده است و مثلاً یک ماه بعد عده‌اش سپری می‌شود. این روایت می‌خواهد بفرماید روز شنبه که رجوع واقع شد زوجه اوست. معنایش این است که اگر روز شنبه رجوع کند زوجیّتش هست و اگر روز شنبه رجوع نکند زوجیتش نیست. اما بودن و نبودن زوجیت یک ماه بعد به آن ربطی ندارد.

اگر بگوییم هی امرأته ناظر به یک زوجیت مستمره است و اگر رجوع کرد زوجیت مستمره ثابت است و قبل از رجوع، زوجیت مستمره نیست، یعنی اگر رجوع کرد الآن زوجیت هست و بعد از این هم تا آخر هست. آن حالت ظاهری که این زوجیت مستمره در مقام اثبات آن است، زوجیت حین الرجوع است، البته فقط آن را نمی‌خواهد اثبات کند، بلکه می‌خواهد بگوید که حین الرجوع، بعد از رجوع و با انقضای عده هم زوجه است و این زوجیت استمرار دارد. این صورت که بگوییم در مقام تقیید زوجیت مستمره به رجوع است، به لحاظ این که قبل از رجوع این زوجیت مستمره نیست، چون یک ماه بعد از زوجیت خارج می‌شود، خیلی مستبعد است، هر چند امکان دارد. این با **فما أنفق علیها فهی امرأته** فرق دارد. در آن جا مأمور است و طلاقش می‌دهد و زن از زوجیت خارج می‌شود. ممکن است در یک صورت ولی یا وکیل امر والی را اطاعت نکند، اما به طور متعارف انجام می‌شود. اگر انفاق نکند، حاکم امر به طلاق می‌کند و او هم امتثال می‌کند و زن از زوجیت خارج می‌شود. یعنی بین زمان عدم انفاق و خروج از زوجیت فاصله معتد به عرفیه نیست.

این با ما نحن فیه فرق دارد که فرض این است که الآن مراجعه کرده است و سه ماه بعد عده‌اش سپری می‌شود. خیلی مستبعد است که وقتی می‌گوید اگر مراجعه کند زوجه اوست، به این معنی باشد که اگر مراجعه نکند سه ماه بعد از زوجیتش خارج می‌شود. اگر چه قائل به مفهوم سالبه جزئیه باشیم، صورتی که ناظر به مفهوم است، صورت متصل یا زمان اتصال عرفی است. می‌گوییم که ان جاء زیدٌ فاکرمه. اگر زید نیامد، ممکن است عامل دیگری همان زمان وجود داشته باشد که وجوب اکرام را بیاورد، ولی خیلی بعید است که اگر زید نیامد یک عامل دیگر یک سال بعد برای وجوب اکرامش بیاید. می‌گوییم ان جاء زیدٌ فاکرمه یعنی الآن اکرامش کن، اما خیلی بعید است که بگوییم اگر زید نیامد یک سال دیگر اکرامش کن. بنابراین به نظر می‌رسد که دلالت این روایت بر این که زن قبل از رجوع و در حالت عده از زوجیت خارج شده است، کاملاً قابل قبول است. نمی‌گوییم نص است، بلکه می‌گوییم یک ظهور قوی دارد که به آسانی حتی با قرینه شیء دیگر هم از آن رفع ید نمی‌توان کرد. بله، اگر دلیل قاطعی داشته باشیم بر این که معتده زوجه است، نه از باب جمع عرفی، بلکه از باب این که این روایت را طرح نکرده باشیم، یک معنای بسیار خلاف ظاهر را مرتکب

می‌شویم.[[5]](#footnote-5)

**روایت علی بن جعفر**

یک روایت دیگر مشابه همین روایت هست که از علی بن جعفر است. البته ظهور این روایت از جهاتی کمی قوی‌تر است، ولی آن را نیز همین جور می‌توان معنا کرد. این روایت در قرب الاسناد و مسائل علی بن جعفر وجود دارد. ما روایات قرب الاسناد را که از علی بن جعفر هست از حیث سندی معتبر می‌دانیم. سند این طور است: **عبدالله بن الحسن العلوی عن جده علی بن جعفر عن أخیه موسی بن جعفر8.**[[6]](#footnote-6)

حاج آقا بیانی دارند که من به همان اقتصار می‌کنم. ایشان می‌فرماید که عبدالله بن حسن علوی توثیق ندارد، ولی مرحوم حمیری در قرب الاسناد از عبدالله بن حسن علوی روایات بسیار زیادی آورده است و ممکن است همین اکثار روایت حمیری از عبدالله بن حسن علوی را دلیل بر وثاقت او بگیریم.

**اکثار روایت در قرب الاسناد**

ممکن است این اشکال مطرح شود که یکی از نکاتی که گاهی موجب اکثار روایت می‌شده است، قرب الاسناد است. قرب الاسناد یعنی سند کم واسطه و چون این عبدالله بن حسن علوی نوه علی بن جعفر بوده و واسطه بین حمیری و علی بن جعفر یک نفر بوده است، انگیزه برای نقل روایت ایجاد شده است، بنابراین در موارد قرب الاسناد وثاقت آن شیخ را نمی‌توانیم نتیجه بگیریم. حاج آقا به عنوان مثال فرمود که مرحوم شرف الدین یک اجازه به نام ثبت الاثبات به صورت کتابچه سی چهل صفحه‌ای دارد که به اشخاصی که اجازه روایت می‌خواسته‌اند اجازه می‌داده است و به حاج آقا هم این اجازه را داده است. آن جا از قول یکی از سنّی‌ها نقل می‌کند که من صحیح بخاری را به یک طریق با ده واسطه از معمّرین نقل می‌کنم و بعد که طریق دیگری را که خیلی قرب الاسناد است می‌خواهد ذکر کند می‌گوید: **و من طریق الجن ما حدثنی به شمحروش عن بخاری.** نمی‌شود گفت که شمحروش جن ثقه‌ای بوده است. انگیزه‌اش این بوده است که یک طریق کم واسطه را ذکر کند. بعد حاج آقا یک طریق دیگر را نقل می‌کنند که آن را عرض می‌کنم.

زمانی که خودمان مستقیماً از اکثار روایت اجلا وثاقت مروی عنه را می‌خواهیم نتیجه بگیریم، چون خیلی وقت‌ها در اسناد قریبه مشکلات خاصی وجود دارد، اثبات وثاقت برای ما مشکل است. ولی نکته دیگری وجود دارد. شخصی که می‌رفته است سند قریب را درک کند، اگر آن مروی عنه را ثقه نمی‌دانسته است سراغ او نمی‌رفته است تا تحمل حدیث کند. قرب الاسناد صحیح مدح بوده است. یک توثیق از ناحیه شخصی که روایت را نقل می‌کند وجود دارد و گاهی این توثیق به درد ما می‌خورد و گاهی نمی‌خورد. حتی در مثال شمحروش هم این سنی می‌خواهد بگوید که شمحروش جن راست‌گویی بوده است. کسی که می‌رود تا از یک نفر روایت تحمل کند، او را ثقه می‌داند و از این لحاظ فرقی بین قرب الاسناد و غیر آن وجود ندارد. خیلی وقت‌ها تمایل شخص به این که یک سند قریب را به دست بیاورد باعث می‌شود که زودباور شود و از توثیق

این سنی نسبت به شمحروش، اطمینان به وثاقت او برایمان حاصل نشود، اما بالأخره توثیق می‌کند. اگر ما این توثیق راوی را کافی بدانیم، همین روایت کردن زیاد از یک شخص، شهادت فعلیه بر توثیق آن مروی عنه است. ممکن است خیلی وقت‌ها بگوییم که این شهادت فعلیه حجیت ندارد، ولی در این که شهادت فعلیه دارد نباید شک کرد.

بنابراین اکثار روایت حمیری از عبدالله بن حسن علوی، توثیق اوست و دلیل خاصی نداریم که این شهادت به وثاقت را معتبر ندانیم. در بعضی موارد خاص مثل آن جن، عقلائاً توثیق نسبت به جن اعتبار ندارد و الا آن سنی نسبت به آن جن هم توثیق کرده است. توثیق‌هایی که ناشی از روش‌های غیرعقلایی باشد به درد نمی‌خورد. به نظر من اکثار روایت در موارد قرب الاسناد هم دلیل بر وثاقت است.[[7]](#footnote-7)

نکته کلی‌تر این است که بیش از سه حالت نداریم. یا آن شیخ را نمی‌شناخته و با این وجود نزد او رفته است یا او را به ضعف می‌شناخته یا او را به وثاقت می‌شناخته است. خیلی بعید است که دست کم ظاهر حال فرد مشهوری که اشخاص می‌رفتند و از او کسب اجازه می‌کردند شناخته نشده باشد. ظاهر حالش یا عدالت باید باشد یا فسق. بعضی از استدلالاتی که موجب می‌شود اکثار روایت اجلا دلیل بر وثاقت باشد در موارد قرب الاسناد هم می‌آید.

در بحث اکثار روایت اجلا دو مرحله است، تحمل حدیث و ادای حدیث. این که شخصی برای اخذ حدیث سراغ فرد غیر ثقه برود، مستبعد است. بعد از این که سراغ او رفت، مرحله دیگر این است که ادا کند. اکثار روایت بحث مفصلی دارد که الآن به آن نمی‌خواهم بپردازم. این که حمیری، عبدالله بن حسن علوی را اصلاً ثقه نداند و سراغ او برود، خیلی مستبعد است. اگر موقعی که سراغش رفته است او را ثقه نمی‌دانسته و مشکوک الحال بوده است و در فاصله بین تحمل و ادا هم هیچ فسقی از او برایش روشن نشده است، خود این اماره بر حسن ظاهر است.

بحث‌هایی هست که آیا در موارد قرب الاسناد اکثار روایت را دلیل بر وثاقت مروی عنه می‌توان گرفت یا خیر؟ حاج آقا می‌فرماید که نمی‌شود؛ ما عرض می‌کنیم که می‌شود. این یک مرحله بحث است و من به این مرحله کار ندارم.

حاج آقا تقریب دیگری دارند که کاملاً درست است. حاج آقا فرمود که اگر کتاب علی بن جعفر ثابت و مسلم بوده است، اخذ از عبدالله بن حسن جنبه تشریفاتی داشته و به خاطر پز دادن بوده است و نیازی به وثاقت عبدالله بن حسن علوی نداشته است. بنابراین اگر عبدالله بن حسن علوی توثیق هم نشود، ذکر او به خاطر تشریفات است. اگر کتاب علی بن جعفر برای حمیری ثابت نبوده است و می‌خواهد که اصل این کتاب یا نسخه آن از طریق عبدالله بن حسن علوی برایش ثابت شود، اکثار روایت دلیل بر وثاقت است. بنابراین یا عبدالله بن حسن علوی ثقه است پس روایت معتبر است یا روایت بدون این که وثاقت عبدالله بن حسن علوی اثبات شود معتبر بوده است. نتیجه این است که ما روایت را معتبر می‌دانیم، گرچه عبدالله بن حسن علوی را

نتوانیم توثیق کنیم. بنابراین اگر در جاهای دیگر عبدالله بن حسن علوی روایت داشته باشد نمی‌توانیم او را توثیق کنیم. البته این عبدالله بن حسن علوی جای دیگری اصلاً نیامده است. بنابراین در بحث ما هیچ ثمره‌ای ندارد. همین که حمیری به اعتبار روایت شهادت می‌دهد کافی است. اگر دوران امر بین حس و حدس باشد، شهادت معتبر است. شهادت عملی هم معتبر است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. جامع احادیث الشیعه، سیدحسین بروجردی، ج27، ص148. كا 147 ج 6 - على عن أبيه عن ابن أبي عمير يب 479 ج 7 - الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن فقيه 354 ج 3 - (عمر - كا - فقيه) ابن أذينة عن بريد بن معاوية قال سألت أبا عبد الله7 عن المفقود كيف يصنع بامرأته؟ قال ما سكتت (عنه - كا - فقيه) وصبرت يخلى عنها، وان هي رفعت أمرها إلى الوالي أجلها أربع سنين، ثم يكتب إلى الصقع الذي فقد فيه فيسئل عنه، فان خبر عنه بحياة صبرت وإن لم يخبر عنه بشئ حتى تمضى أربع سنين دعى ولى الزوج المفقود فقيل له (هل - كا - فقيه) للمفقود مال فإن كان له مال أنفق (عليها - كا - فقيه) حتى يعلم حياته من موته، وإن لم يكن له مال قيل للولي أنفق عليها، فان فعل (لها - خ - يب) فلا سبيل لها (إلى - كا - فقيه) أن تتزوج (ما أنفق عليها - يب - فقيه) وإن لم ينفق عليها أجبره الوالي على أن يطلق تطليقة في استقبال العدة وهي طاهرة فيصير طلاق الولي طلاق الزوج فان جاء زوجها (من - كا) قبل أن تنقضى عدتها من يوم طلقها الولي، فبدا له أن يراجعها فهي امرأته، وهي عنده على تطليقتين، وان انقضت العدة قبل أن يجيئ أو يراجع فقد حلت لأزواج ولا سبيل للأول عليها. [↑](#footnote-ref-1)
2. جامع احادیث الشیعه، سیدحسین بروجردی، ج26، ص235. يب 426 ج 7 - صا 247 ج 3 - محمد بن علي بن محبوب عن محمد بن الحسين عن محمد بن يحيى الخزاز عن غياث بن إبراهيم عن جعفر عن أبيه عن علي: في رجل تزوج امرأة فوجدها برصاء أو جذماء قال إن كان لم يدخل بها ولم يبين (له - يب) فإن شاء طلق وان شاء أمسك ولا صداق لها وإذا دخل بها فهي امرأته. (قال الشيخ ره في يب - فلا ينافي الخبر الأول الذي تضمن أنها ترد من غير طلاق لأن قوله7 ان شاء طلق محمول على أنه ان شاء خلاها لأن ذلك مستفاد به في أصل اللغة ولم يحمل ذلك على الطلاق المتقرر في الشرع وأما قوله إذا دخل بها فهي امرأته معناه إذا دخل بها مع العلم بذلك لم يكن له بعد ذلك ردها على حال لأن ذلك يدل عليه الرضا منه بحالها على ما نبينه فيما بعد). [↑](#footnote-ref-2)
3. در جلسه قبل در مورد ولی صحبت کردم که مراد از آن چه کسی است. از این لحاظ مانند روایت برید است. [↑](#footnote-ref-3)
4. جامع احادیث الشیعه، سیدحسین بروجردی، ج27، ص150. كا 147 ج 6 - علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حماد عن الحلبي عن أبي عبد الله7 أنه سئل عن المفقود فقال المفقود إذا مضى له أربع سنين بعث الوالي أو يكتب إلى الناحية التي هو غائب فيها، فان لم يوجد له أثر أمر الوالي وليه أن ينفق عليها فما أنفق عليها فهي امرأته، قال قلت فإنها تقول فانى أريد ما تريد النساء، قال ليس ذلك لها ولا كرامة، فان لم ينفق عليها وليه أو وكيله أمره أن يطلقها، فكان ذلك عليها طلاقا واجبا. [↑](#footnote-ref-4)
5. پاسخ سؤال: اگر مفهومش سالبه جزئیه باشد نیز نباید این سالبه جزئیه در زمانی باشد که بین زمان ثبوت حکم در منطوق و مفهوم فاصله بیفتد و وجود فاصله معتد به عرفیه خلاف ظاهر است. [↑](#footnote-ref-5)
6. جامع احادیث الشیعه، سیدحسین بروجردی، ج27، ص57. قرب الإسناد 110 - عبد الله بن الحسن العلوي عن جده علي بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر8 قال سألته عن الطلاق ما حده وكيف ينبغي للرجل ان يطلق قال السنة ان يطلق عند الطهر واحدة ثم يدعها حتى تمضى عدتها فان بدا له أن يراجعها قبل أن تبين اشهد على رجعتها وهي امرأته وان تركها حتى تبين فهو خاطب من الخطاب ان شاءت فعلت وإن شاءت لم تفعل. [↑](#footnote-ref-6)
7. پاسخ سؤال: بعضی از ادلهای که برای وثاقت راوی در صورت اکثار روایت اجلا وجود دارد، موارد سند قرب الاسناد را هم میگیرد. یکی از آنها این است که روایت کردن از ضعیف به عنوان نقطه ضعف راوی تلقی میشده است. به همین دلیل میگفتند: ثقة الا انه یروی عن الضعفاء. اگر مبرّر نوعی هم داشته باشد مذمت است. [↑](#footnote-ref-7)